

رازنامه پدر دختری

صد راه و دلیل

ریگوری ئی. لنگ
ترجمه‌ی زهره زاهدی

www.ketab.ir

Lang, Gregory E. 1960

لنگ، گریگوری ای.، ۱۹۶۰ م.
رابطه پدر دختری: صداه و دلایل گریگور: ای. لنگ؛ ترجمه‌ی زهره زاهدی
تهران: ازدهای طلایی، ۱۳۳۰

ISBN: 978-600-8029-57

فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیبا.
عنوان اصلی: Why a daughter needs a dad: 10 reasons, c2002

۱. پدران و دختران -- مسائل گونه‌گون
۲. پدران و دختران -- مسائل گونه‌گون -- مصور.

زاهدی، زهره، ۱۳۳۰ - مترجم

۳۰۶/۸۷۴۱

HQ ۷۵۶/۱۹ چ۴

۱۳۹۷

۱۹۲۰۰۰۱

کتابخانه ملی ایران

راهنمای پدر دختری

صدرا راه و دلیل

گریگوری ئی سکی
ترجمه‌ی زهره زاهسی

تاریخ چاپ: ۱۳۹۸، تیراژ: ۱۵۰۰ جلد

نوبت چاپ: اول، قیمت: ۲۱۵۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۰۲۹-۵۷-۱

ناظر فنی: عادلہ نقشین پور

انتشارات ازدهای طلایی

کلیه حقوق محفوظ است.

مرکز پخش: ۶۶۴۰۴۵۳۲



انتشارات ازدهای طلایی

مقدمه

من در خانواده‌ای پر حبت بزرگ شدم. خانواده‌ی من از آن خانواده‌هایی است که در آغوش می‌بیرد، رستاری و مراقبت می‌کنند و بی‌اندازه محبت می‌کنند. برای من رویدادی که بیش از همه در طول سال انتظارش را می‌کشم، گردهمایی خانوادگی در عید شکرگزاری است. رسمی با تاریخچه‌ی سی‌ساله. و چشم‌به‌راه صدای شادی‌بخش خوشامدگویی، برهنه‌ی بغل کردن‌ها و دست دادن‌های محکم، آسایش بوسه‌ها و بوهای آشنا، و بازبویی داستان‌های مربوط به اعیاد شکرگزاری گذشته می‌مانم. و همه‌ی اینها وقتی پا به درون خانه می‌گذارم. به ذهنم هجوم می‌آورند. محبتی که دریافت کرده‌ام، محبتی را که ابراز می‌کنم شکل داده است و امیدوارم که این در رابطه با دخترم آشکار باشد. از سال‌های اولیه‌ی جوانی همیشه دلم می‌خواست پدرم، و خصوصاً این که فرزند دختر داشته باشم. همیشه وقتی یک دخترچه را در کنار می‌گرفتم،

دلم غنچ می‌زد و به کسی که دختر کوچولوش روی زانوش می‌خزید تا نوازش شو حساس می‌کردم. تحت تأثیر زنای قرار می‌گرفتم که با شیفتگی از پدرشان حرف می‌زدند و سوگواری زنی که پدرش را از دست داده بود، منقلب می‌کرد. محبت خاصه که میان پدر و دختر وجود دارد، چیزی بود که همیشه سخت دلم می‌خواست، شخصاً تجربه کنم.

وقتی من عرم را می‌گفت که باردار است، فوق‌العاده شاد شدم. چیزی در درونم به من می‌گفت که فرزندانم دختر خواهد بود. در طول دوران بارداری همیشه با ضمیر مؤنث به او اساره می‌کردم و وقتی اولین سونوگرافی را انجام دادیم، با آن که پزشک می‌گفت برای تشخیص جنسیت نوزاد خیلی زود است، من اصرار داشتم که نوزاد دختر است. وقتی به دنیا آمد، من دایم زایمان حضور داشتم. قبل از هر کس به من نگاه کرد و من همان موفق بیچاره‌اش شدم.

بعد از زایمان، مادر خسته به خواب رفت، در حالی که من و میگن کترین به هم پیوستیم. در بغلم به خواب رفت در حالی که سرش روی گونه‌ام آرام گرفته بود. ما اولین شب ورود او به دنیا را با هم گذراندیم، شبی که من به دنیا آوردم. امروز، بعد از گذشت نزدیک به دوازده سال، میگن هنوز روی منانام می‌لمد و صورتش را مقابل گردنم قرار می‌دهد. من هنوز او را به خودم نزدیک نمی‌کنم، مطمئن شوم هیچ آزاری تهدیدش نمی‌کند.

در طول سال‌ها من و میگن اوقات بسیار خاصی را با هم تجربه کرده‌ایم. قرار ملاقات‌ها، سفرها و اکتشافات دوفره‌ی پدر و دختر زیادی را داشته‌ایم و در رفتن‌های کاری و خانگی، کارهای شیرینی برای همدیگر انجام داده‌ایم. گاهی با هم روی زمین می‌شینیم و محتویات «جعبه‌ی میگن» را تماشا می‌کنیم. یک جعبه‌ی مقوایی پر از عکس، کارهای هنری خودش، یادگاری‌ها، و یادداشت‌هایی که برای همدیگر نوشته‌ایم. برای جعبه‌ی سرآه‌ی وجود دارد که نشانه‌ی رابطه‌ی محکم میان ماست. من و مادرش سال‌ها بیس از هم جدا شدیم و میگن نیمه‌وقت با من زندگی می‌کند. در هفته‌هایی که با مادرش زندگی می‌کند، من اغلب سر وقت آن جعبه می‌روم. مدت‌هاست که می‌خواهم آن خاطرات را در مشت بگیرم و جوری کنار هم قرار دهم که بتوانم به میگن بگویم و مطمئن شوم که وقتی با هم نیستیم هم، به او فکر می‌کنم و دوستش دارم.

از همان ابتدا می‌دانستم که رابطه‌ی میگن با من تغییر خواهد کرد. من می‌دانستم و دیگران هم می‌گفتند که روزی محبتش که خراب‌ها شد، بیشتر متوجه دوستانش خواهد شد و از مصاحبت من کم‌تر لذت خواهد برد. می‌دانید من باعث خجالتش شوم. یقیناً زمان این پیش‌گویی‌ها فرارسیده است. حالا روتی او را به مدرسه می‌برم یا می‌خواهد از خانه‌ی من برود، دیگر مرا نمی‌بوسد. به حضی این که وارد قلمرو مدرسه می‌شویم و ندارم می‌کند موسیقی اتومبیل را قطع کند و چشم به

مقابل بدوزم و هر دو دستم را روی فرمان بگذارم. فقط وقتی مجازم برای والدین دست تکان بدهم که اول آنها دست تکان بدهند. اگر بخواهم به او بگویم «دستت دارم»، باید به نجوا بگویم و نه در وقتی که در اتومبیل باز است. گاهی به سراغ جعبه می‌گن می‌روم که به خودم اطمینان بدهم.

ابتدا وقتی شروع به نوشتن این کتاب کردم، نیتم این بود که کتابی متفاوت بنویسم، کتابی که دخترها به پدرانشان بدهند تا بگویند از آنها چه می‌خواهند. نشستم و به کارهای فکر کردم که من و دخترم با هم انجام داده بودیم. به تجربیاتی فکر کردم که پدرم و خواهرانم و عموهایم با دخترعموهایم سهیم شده بودند. نظر می‌گن را پرسیدم و به کلمات الهام‌بخش مراجعه کردم. بعد همه‌ی آنها را نوشتم. اولین باری که آن نوشته‌ها را خواندم، فهرستی از کارهایی را یافتم که یک دختر از پدرش می‌خواهد برایش انجام دهد (همان طور که مورد نظرم بود). دومین باری که آنها را خواندم با فهرستی از کارهایی مواجه شدم که خودم دلم می‌خواست برای دخترم انجام دهم. سیمین بار خمدم را دیدم که به می‌گن می‌گوید که وی تغییر خواهد کرد، اما هرگز از من جدا نخواهد شد. وقتی برای بار چهارم خواندم فهمیدم که به جعبه‌ی می‌گن چسبیده‌ام.

خوشحال از بار پنجم خواندن، دنبال یک عکاس گشتی. شروع به نوشتن این کتاب کردم، جَنَت لَنَكفُورَد مَورَان را نمی‌شناختم. او را به یاد از طریق

صفحات روزنامه‌ای پیدا کردم که برای مقاله‌ای در زمینه‌ی یک کالج محلی
کس گرفته بود. دست‌نوشته‌ی کتابم را برای او فرستادم و از وی خواستم با من
کا. سند. یک روز بعد از ظهر با هم ملاقات کردیم تا درباره‌ی کار حرف بزنیم. طی
این ملاقات‌ها داستان خودش را برایم تعریف کرد. او را از بچگی پدرش دست‌تنها
بزرگ کرده بودند به من گفت که خودش و پدرش را می‌تواند در لابلای خطوط
کتابم پیدا کند. حسن وقت بود که فهمیدم باید به کمک هم این کتاب را تمام
کنیم. لزومی نداشت به جهت بگویم که عکس‌ها چه چیز را باید تصویر می‌کردند.
او خودش می‌دانست، حتی به‌تر از من.

با این کتاب من و سنت ام و اربم الهام بخش پدرانی باشیم که در زندگی
دخترانشان نقش‌آفرینی می‌سند و به دخترشان محبت و مراقبتی را هدیه کنند
که آنها نیاز دارند. و به این ترتیب ته‌ی به‌مثل کنند. با این کتاب سعی کردم به
فرزندم بگویم که برای من هیچ کس به اندازه‌ی او اهمیت ندارد. با این کتاب
به خودم تسلی و اطمینان می‌دهم که همواره اختیار و لذت بودن در زندگی او را
خواهم داشت. دوستت دارم، می‌گن کترین.